

تأویلی از مفهوم قلم در مثنوی «تحریمه القلم»

دکتر علی حسن سهراب نژاد^۱

روح الله یوسفی^۲

چکیده

یکی از مثنوی‌های کوتاه سنایی غزنوی، که کمتر مورد توجه قرار گرفته و صحت انتساب آن به وی نیز مسلم است، «تحریمه القلم» است که شاعر در آن به ستایش قلم می‌پردازد. قلم در ادبیات فارسی همواره از جایگاه والایی برخوردار بوده است و شاعران و نویسندگان به ستایش آن پرداخته‌اند. در ادبیات عرفانی ما از قلم با تعبیر گوناگونی چون نخستین آفریده، جوهر، عقل، ملک، نور و... یاد شده است. به نظر عرفا نخستین آفریده همان انسان کامل است که باید پس از قوس نزولی در مراتب آفرینش، قوس صعودی را تا رسیدن به مرحله کمال بپیماید. در این مقاله با تبیین این مسئله با استناد به برخی متون عرفانی و به ویژه کتاب *انسان کامل* عزیزالدین نسفی، بیان شده است که قلم در مثنوی *تحریمه القلم*، با تأویلی می‌تواند انسان کامل باشد و در واقع سنایی به نوعی کامل‌ترین آفریده را ستایش کرده است. گویا هدف سنایی از ستایش قلم (انسان کامل) توسل به آن برای مبارزه با ظاهرسازی و سالوس‌ورزی زمانه و یافتن راهی برای رسیدن به کمال است. بر این اساس، قلم به بیان مراحل از سلوک می‌پردازد و از این جهت این مثنوی، رساله‌ای کوچک در سیر و سلوک به شمار می‌آید. ما در این مقاله، نصایح قلم را در چهار عنوان: دعوت به پشیمانی، دعوت به پرهیز از ظاهرسازی و سالوس‌ورزی، دعوت به تلاش و مجاهدت و دعوت به صداقت دسته‌بندی کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: سنایی، *تحریمه القلم*، قلم، عقل، انسان کامل.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور ایلام (نویسنده مسؤول) sohrabnejad۲۳@gmail.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام

مقدمه

سنایی، شاعر و عارف شریعتمدار قرن ششم هجری، در ادب فارسی پایگاه ویژه‌ای کسب کرده است. پیش از سنایی، در باب عرفان و تصوّف کتاب‌های مثنوی تألیف و تدوین شده، که شعر فارسی از آن‌ها بی‌نصیب مانده بود. سنایی جوان، مجدّانه به خواندن آثار صوفیه می‌پردازد و کتبی چون *کشف المحجوب*، *رساله قشیریه* و شرح *تعرف کلاباذی* را مطالعه می‌کند. هنر او در شاعری و آشنایی او با عرفان، زمینه‌ای برای ورود عرفان به شعر فارسی می‌گردد. اگر این سخن را بپذیریم که: «همیشه توفیق از آن شاعرانی است که حال و هوای تازه‌ای را وارد یکی از ساخت‌ها و صورت‌های شعری می‌کنند، یا خود به ایجاد ساخت و صورتی می‌پردازند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۲۱)، در زمینه ساخت و صورت‌های شعری، سنایی، حال و هوای تازه‌ای را در قالب قصیده وارد کرده است.

شفیعی کدکنی برای سنایی سه ساحت وجودی قائل است: یکی قطب تاریک وجود او که در آن سنایی یک شاعر مدّاح و هجاگوی است؛ دیگر قطب روشن که شاعری قلندر محسوب می‌شود. در میان این دو قطب تاریک و روشن، یک مدار پهناور خاکستری یا نیمه روشن و نیمه تاریک وجود دارد که در این بخش، سنایی ناقد جامعه و اندرزگوی اخلاقی است و البته ارزش این بخش کمتر از مدار روشن شعر او نیست (همان: ۳۵-۲۴).

یکی از مثنوی‌های کوتاه سنایی، «*تحريمه القلم*» است که مثنوی بسیار کوتاهی است در حدود صد و سه بیت در وزن و بحر *حدیقه*، خطاب به قلم که شاعر پس از آن مسائل عرفانی دقیقی را بازگو می‌کند. با توضیحات یاد شده باید *تحريمه القلم* را اثری دانست که از مدار خاکستری شعر او به سوی مدار روشن سیر می‌کند.

در حوزه سنایی‌شناسی تحقیقات فراوانی انجام پذیرفته است، اما هنوز کارهای فراوان دیگری می‌تواند انجام گیرد. مثنوی کوتاه «*تحريمه القلم*» از جمله آثار ارزشمند سنایی است که ظاهراً جز دو تصحیح از مجتبی مینوی و مدرّس رضوی، پژوهش دیگری در این زمینه صورت نگرفته است. در کتابی که به بحث زبان حال در عرفان و ادب پارسی می‌پردازد، اشارات کوتاهی به این موضوع در شعر سنایی و از جمله مثنوی *تحريمه القلم* وجود دارد (پورجوادی،

۱۳۸۵: ۱۸۳-۱۹۵). محمدجعفر یاحقی (۱۳۶۷) در مقاله‌ای از قلم به عنوان «مبدع اول» یاد کرده و به پاره‌ای از ویژگی‌های آن که در این مقاله مدنظر قرار گرفته، اشاره کرده است. نظر به این که بررسی صورت و محتوای آثار یک شاعر یا نویسنده می‌تواند در شناسایی بیشتر او راهگشا باشد و نکته تازه‌ای را در حوزه افکار و عقاید او روشن سازد، بر این اساس، مقاله حاضر می‌کوشد در همین راستا به شناخت بهتر شاعر کمک کند. در این مقاله می‌کوشیم ابتدا به بررسی معنای قلم و ارتباط آن با عقل پردازیم و سپس به جایگاه این دو در شعر سنایی اشاره کنیم. این که سنایی چه معنایی از قلم در ذهن داشته، گویا به تأویل عرفا و صوفیه از قلم برمی‌گردد. بنابراین در این مقاله به تأویل قلم و عقل به انسان کامل در آثار برخی از عرفا و وظیفه انسان کامل در هدایت بشر، و به تبع آن تأویل قلم به انسان کامل در تحریمه القلم و هدف و دلیلی که سنایی از ستایش قلم در این مثنوی مدنظر داشته است، پرداخته خواهد شد. در ادامه خواهیم دید که قلم در مقام مرشد و پیر، ظاهر خواهد شد و به نصیحت شاعر و دیگر سالکان راه حق خواهد پرداخت و بدین ترتیب این مثنوی به رساله کوچکی در سیر و سلوک تبدیل خواهد شد.

۱- سند و اعتبار تحریمه القلم

یکی از مثنوی‌های سنایی، که صحّت انتساب آن به وی مسلم است، مثنوی «تحریمه القلم» است. بزرگانی چون مینوی، مدرّس رضوی، زرّین کوب و شفیع کدکنی این مثنوی را در زمره مثنوی‌های سنایی معرفی کرده‌اند. از نظر محتوا می‌توان شباهت فراوانی میان مثنوی «تحریمه القلم» و مثنوی «حدیقه الحقیقه» سنایی یافت. چنان‌که زرّین کوب مثنوی‌های کوتاه سنایی را تخته مشق شاعر برای سرودن حدیقه می‌داند و معتقد است از حیث مضمون درخور آن هستند که در ضمن حدیقه و یا در مقدمه آن گنجانیده شوند و تحریمه القلم نیز از این حیث مستثنی نیست (زرّین کوب، ۱۳۸۵: ۳۴).

مدرّس رضوی درباره انتساب این مثنوی به سنایی معتقد است با آن که تذکره‌نویسان نامی از این مثنوی در جمله آثار سنایی نبرده‌اند، اما چون در نسخ کهن و قدیم کلیات سنایی آمده است بی تردید باید آن را اثر حکیم دانست. به علاوه اشعار آن نظیر اشعار حدیقه است و گاهی هم بعضی از مصراع‌های حدیقه در آن دیده می‌شود؛ مثلاً در این دو بیت:

آن که داند که کردگار جهان جان دهد داند او که بدهد نان
سبب زندگیت اگر نان است گرو نان به دست تو جان است
ایشان بیان می‌کنند که مصرع آخر بیت دوم در این بیت حدیقه آمده است:
باتو ز آنجا که لطف یزدان است گرو نان به دست تو جان است

(مدرّس رضوی، ۱۳۶۰: ۱۱)

مدرّس رضوی در ادامه به تصحیح این مثنوی به وسیله دانشمند محقق استاد مینوی در سال ۱۳۳۶ در مجله فرهنگ ایران زمین اشاره می‌کند.^(۱)

شفیعی کدکنی نیز در معرفی آثار سنایی در کنار آثاری چون «حدیقه‌الحقیقه»، «سیرالعباد الی المعاد»، «کارنامه بلخ» و «مکاتیب سنایی» از مثنوی تحریمه‌القلم به عنوان یکی از مثنوی‌های کوتاه سنایی یاد می‌کند. ایشان در معرفی مکاتیب سنایی در مورد اصالت بعضی نامه‌های آن به سنایی ابراز تردید می‌کنند؛ بنابراین اگر در انتساب این مثنوی (تحریمه‌القلم) به سنایی تردیدی داشتند بدون شک آن را بیان می‌کردند. هم‌چنین وی از آثار منسوب به سنایی نیز یاد کرده و مثنوی‌های «طریق‌التحقیق»، «عقل‌نامه»، «عشق‌نامه» و «سنایی آباد» را نام برده، اما از تحریمه-القلم نامی به میان نیاورده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۱۸).

ضیاءالدین سجادی^(۲) و رضا اشرف زاده (۱۳۷۹: ۱۲) نیز به این اثر سنایی اشاره کرده‌اند. در مقابل پروفیسور «د بروین» به انتساب تحریمه‌القلم به سنایی تردید داشته و صحّت انتساب این مثنوی به سنایی را مردود دانسته است. وی به شباهت این مثنوی با دیگر مثنوی‌های سنایی اذعان می‌کند، اما معتقد است بهتر است این شباهت‌ها را به‌مثابه تقلید از سبک سنایی تفسیر کنیم. ایشان درون‌مایه اصلی این شعر را که همان سرزنش دورویی و ریاکاری در رفتار و اعمال مذهبی است، درون‌مایه‌ای متداول در شعر سنایی می‌داند اما بیان می‌کند که

براساس اطلاعات ما از دوران زندگی شاعری سنایی، این موضوع با وضعیت دوره‌های بعدی هماهنگی بیشتری دارد (د بروین، ۱۳۷۸: ۲۸۴). این در حالی است که حال و هوایی که زرین-کوب از شهر غزنین در روزگار سنایی توصیف می‌کند این گفته را نقض می‌نماید (حسینی، ۱۳۸۵: ۱۱۱).

د بروین معتقد است در این مثنوی درون‌مایه «لغز» جایگاهی درخور توجه دارد، اما درون-مایه لغز در آن متفاوت است: این درون‌مایه «قلم» است که به‌ویژه به‌سبب استعداد آن در بیان عقل، روح و وهم ستوده می‌شود (همان: ۲۸۲). در حالی که کاملاً بعید به نظر می‌رسد هدف سنایی تنها طرح لغز به شیوه شاعرانی چون مسعود سعد باشد و این مسئله نشان می‌دهد که ایشان به همه جوانب شعر سنایی تسلط کافی ندارد.

به نظر می‌رسد این مستشرق سنایی پژوه در عین ادعای این مطلب که یافتن دلایل درست علیه صحت و اعتبار مثنوی تحریمه القلم کار دشواری نیست، دلایل و مستندات محکمی جز این که این مثنوی صرفاً در برخی نسخه‌های خطی آمده، ندارد و با توسل به حدس و گمان به اثبات مدعای خود می‌پردازد. هم‌چنین ما نظر بزرگانی چون مینوی، زرین‌کوب، مدرّس رضوی و شفیع‌ی کدکنی را که خود فارسی زبان و آشنا به سبک و لحن و نسخه‌شناسی و نیز همه جوانب اجتماعی و فرهنگی ادبیات آن عصر هستند، برنظر مستشرقین ترجیح می‌دهیم؛ چرا که با وجود مطالعات فراوان در زمینه شعر شاعران فارسی‌زبان بی‌شک درک کامل و همه‌جانبه از شعر آنان برایشان مقدور نیست؛ هرچند که ما تلاش این بزرگان را ارج می‌نهمیم و آثارشان در برخی موارد می‌تواند راهگشا باشد.

بحث و بررسی

۲- قلم و عقل؛ از صورت به معنا

جایگاه قلم و ارباب قلم در فرهنگ و معارف اسلامی و حقایق قرآنی بس رفیع و سترگ است. در ادبیات فارسی نیز قلم، همواره از پایگاه و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است و شاعران و نویسندگان از قلم و اهل قلم به بزرگی یاد کرده‌اند. اصل این واژه (بر وزن فلس):

«قطع گوشه چیزی است مثل گرفتن ناخن و تراشیدن نی، در اقرب موارد گفته‌اند تا تراشیده نشود قلم نگویند، بلکه قصبه گویند. قلم از نعمت‌های بزرگ خداوند است که در مقام امتنان فرموده: "عَلَّمَ بِالْقَلَمِ..." قلم زبان دوم بشریت است که با آن مافی الضمیر خویش را اظهار، و آثار گذشته را ضبط و حفظ می‌کند» (قریشی، ۱۳۶۱: ۳۲).

در میان مسلمین، قلم، نماد خدمات مدنی و فرهنگی و شمشیر در مقابل آن، نماد خدمات فرهنگی بوده است (مصاحب، ۱۳۸۰: ذیل واژه قلم). از همین روی است که مناظره شمشیر و قلم در ادبیات اسلامی بسیار رایج بوده است و شاعران در برتری قلم بر شمشیر شعر سروده‌اند.^(۳)

اما این واژه معنایی فراتر از آنچه گفتیم نیز دارد. در ادبیات عرفانی ما، قلم همان نخستین آفریده است که در اصطلاح صوفیه از آن به عقل اول و نفس کلی تعبیر می‌شود. در کتب احادیث از قلم به عنوان اولین آفریده یاد شده و در حدیثی از پیامبر (ص) آمده است که: "اول ما خلق الله القلم" و در جایی دیگر از عقل به عنوان نخستین آفریده یاد شده است: "اول ما خلق الله العقل" (احسان بخش، ۱۳۷۲: ۱۹۳) که به این احادیث، احادیث اوایل گفته می‌شود. در کتاب *انس الثائبین* آمده است: «بدان که اول همه چیزها عقل است و بی‌عقلی هیچ کار راست نیاید، اول چیزی که حق سبحانه بیافرید عقل بود، و اول چیزی که از حق سبحانه و تعالی نواخت و ثنا و مدحت یافت عقل بود...»^(۴).

در *دایرة المعارف مصاحب* آمده است: «قلم در اصطلاح قرآن، نخستین چیزی است که خداوند بدو فرمان داد بر لوح محفوظ جریان یابد و آنچه هست و خواهد بود به وسیله قلم بر لوح محفوظ نقش بست... قلم در اصطلاح صوفیه به عقل اول و نفس کلی تعبیر شده است» (مصاحب، پیشین: ذیل واژه قلم).

از نظر ابن عربی مراد از قلم، قلم اعلاست که آن را روح اعظم نخستین می‌نامند. به نظر ایشان در آیه اول سوره قلم که می‌فرماید: «ن، و القلم و مایسطرون»، نون، نفس کلی و قلم، عقل کلی نخست است که با کنایه از کلمه به حرف اول آن اکتفا شده است و قلم از راه تشبیه بیان شده است. زیرا در نفس، صور موجودات را با تأثیر عقل منقش می‌سازد.^(۵)

سخن در باب نخستین آفریده در کتب عرفانی با تعابیر متفاوتی آمده است. جوهری که از آن به عنوان نخستین آفریده یاد شده، علاوه بر قلم و عقل، با عناوین دیگری چون روح، نور، عرش عظیم، آدم و... نیز یاد شده است. می‌توان گفت در کتب عرفانی هر جا که از عقل به عنوان نخستین آفریده سخنی به میان آمده، تعبیر از آن به قلم نیز صحیح است. برخی قلم و عقل و نور را سه صفت برای مبدع اول دانسته‌اند (یا حقی، ۱۳۶۷: ۲۳). عزیزالدین نسفی نیز همه این اسامی را یکی می‌داند و می‌گوید: «ای درویش! اگر یک چیز را به صد اعتبار به صد نام بخوانند، در حقیقت آن چیز به این نام کثرت پیدا نیابد» (نسفی، ۱۳۸۸: ۳۸۰).

بر این اساس می‌توان گفت حقیقت این قلم و عقل یک چیز است که به اعتبارات مختلف با عناوین گوناگونی از آن‌ها یاد می‌شود.^(۶)

۳- قلم، عقل و انسان کامل

گفتیم که از قلم و عقل به اعتبارات مختلف با تعابیر گوناگونی یاد می‌شود. یکی از تعابیر و مظاهر قلم و عقل در بیان اهل عرفان، تعبیر از این دو مفهوم به انسان کامل است. عزیزالدین نسفی در نیمه دوم قرن هفتم نخستین مؤلف در جهان اسلام است که نام انسان کامل را بر مجموعه رساله‌های بیست و یک‌گانه خود نهاده است و او اولین کسی به نظر می‌رسد که به‌طور مستقل در تعریف و توصیف خصوصیات انسان کامل در تمدن اسلامی اثری مستقل پرداخته باشد. پس از نسفی نیز، عبدالکریم جیلانی عنوان «الانسان الکامل» را بر نام کتاب ارزنده خود در انسان‌شناسی عرفانی برگزیده است (رزمجو، ۱۳۷۵: ۳۳).

در تأویلی، دربارهٔ وجوه اعتبارات نخستین آفریده چنین می‌خوانیم: «بدان که عقل کل که جامع کمالات جمیع عقول است، اول موجودی است که حضرت حق تعالی به تجلی معین از غیب مطلق، متوجه ایجاد عالم کون ساخت، و او را «قلم اعلی» و «نور محمدی» صلی الله علیه و آله نیز می‌گویند، و این هر سه لفظ در نص حدیث وارد است. و همین یک جوهر است که او را بعد از قبول وجود از حضرت مفیض‌الجود به سبب تعقل ذات و صفت خود «عقل» گفتند. و به واسطه توسط میان حق و خلق به استفاضه علوم و معارف از مافوق، و افاضه بما

تحت، «قلم» خوانند و به جهت ظهور اشیا که بدو مرآت عکوس اشعه جمال و جلال است به «نور» مسمی گردانید. و مظهر انوار در این مرتبه که انسان کامل است، «عقل مصور» گویند (کاشفی، ۱۳۸۶: ۸۳).

نخستین آفریده از دیدگاه اهل عرفان، انسان کامل است که از آن به قلم، عقل، نور، حقیقت محمدیه و ... تعبیر می‌شود. انسان کامل، نسخه و نمونه‌ای از نخستین آفریده در عالم غیب می‌تواند باشد و اساسا هدف آفرینش، رسیدن به کمال است: «بدان که آدمیان در این عالم مسافرنند از جهت آن که روح آدمی را، که از جوهر ملائکه سماوی است، از عالم علوی است، بدین عالم سفلی به طلب کمال فرستاده اند، تا کمال خود را حاصل کند، و چون کمال خود حاصل کرد بازگشت او به جوهر ملائک سماوی خواهد بود، و به عالم علوی خواهد پیوست (نسفی، ۱۳۸۸: ۱۱۲-۱۱۱).^(۷)

وظیفه انسان کامل نیز هدایت انسان‌ها برای رسیدن به کمال مطلوب است. در تاریخ تصوف اسلامی، صوفیانی چون بایزید بسطامی از عشق الهی در رسیدن به معشوق و اتحاد با او بسیار سخن به میان آورده‌اند. انسان سالک، که به قدم عشق، مراتب کمال را در مسیر وصول به حق می‌پیماید، در نهایت، مظهر کامل صفات اسمای الهی می‌گردد. بایزید از چنین انسانی به «الکامل التام» تعبیر می‌نماید (قدرت اللّهی، ۱۳۷۷: ۳۴).^(۸)

از دیدگاه نسفی کسی که به مرتبه کمال رسید و به شناخت خداوند دست یافت، پس از آن که به حقیقت اشیا و ملک و ملکوت و جبروت آگاهی یافت، مهم‌ترین رسالت او کمک و هدایت خلق است: «ای درویش! انسان کامل هیچ طاعتی بهتر از آن ندید که عالم را راست کند و راستی در میان خلق پیدا کند و آداب و رسوم بد از میان خلق بردارد، و قاعده و قانون در میان مردم بنهد، و مردم را به خدای خواند،... و از بی‌ثباتی دنیا حکایت کند و منفعت درویشی و خمول با مردم بگوید تا درویشی و خمول بر دل مردم شیرین شود و مضرت توانگری و شهرت بگوید تا مردم را از توانگری و شهرت نفرت پیدا آید...» (همان: ۷۶). وی آدمیان را زبده کاینات و انسان کامل را زبده و خلاصه آدمیان می‌داند و معتقد است همه موجودات در تحت نظر انسان کاملند هم به صورت و هم به معنا (همان: ۷۴).

بنابراین، تعبیر دیگر قلم و عقل در نظر عرفا انسان کامل است که رسول اکرم (ص) کامل-ترین نمونه آن است. انسان کامل، نسخه و نمونه نخستین آفریده در عالم غیب و وظیفه او هدایت خلق برای رسیدن به کمال است.

۴- قلم و عقل در شعر سنایی

بی‌گمان سنایی، که خود آغازگر ورود عرفان به شعر فارسی است، برای قلم در هر دو معنای صوری و عرفانی آن ارزش فراوانی قائل بوده و به همین دلیل مثنوی کوتاهی (تحریمه القلم) را با ستایش آن آغاز می‌کند. با توجه به معنایی که از قلم با نگاهی به شرع و عرفان ارائه نمودیم، در این قسمت به بررسی واژه عقل در شعر سنایی، که خود تعبیری از قلم در نظر اهل عرفان است، می‌پردازیم.

مثنوی تحریمه القلم از نظر سبک و لحن و بیان دقیق عرفانی به حدیقه الحقیقه شباهت و نزدیکی بسیار دارد و این اثر مورد توجه عارف بزرگی چون مولوی قرار گرفته است و در ادب عرفانی فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد. هم‌چنین این اثر بیانگر بخش عمده‌ای از اندیشه‌های سنایی است. از این جهت به ذکر شواهدی از حدیقه سنایی برای بیان مقصود خود می‌پردازیم.

سنایی در حدیقه، بابی را به «عقل و عاقل و معقول» اختصاص داده است و در آن به توصیف عقل از دیدگاه خود پرداخته است. سنایی عقل را در دو معنای مثبت و منفی به کار برده، وجه مثبت آن را «عقل»، و وجه منفی آن را «عقیله» می‌نامد (پارسانسب، ۱۳۸۸: ۹۰).

سنایی غزنوی برای عقل ارزش و جایگاه ویژه و والایی قائل است. نظر او در مورد ترتیب آفرینش و تکوین عالم به آراء اخوان الصفا نزدیک است. در این نظام، آفرینش با «امر» آغاز می‌شود و عقل کل و نفس کل پس از آن قرار می‌گیرد (حسینی، ۱۳۸۵: ۱۱۱). «وی همه چیز را از چشمه فیاض «امر» حق تعالی می‌شمارد».^(۱۱)

وی در حدیقه می‌گوید:

آنچه زاید زعالم از امر است و آنچه گوید نبی هم از امر است

(سنایی، ۱۳۸۲: ۷۴۵/۴۴)

سنایی آفرینش را به نفس و عقل نسبت می‌دهد:

پدر و مادر جهان لطیف نفس گویا شناس و عقل شریف
(همان: ۲۰۰۲/۱۱۳)

هم چنین او عقل را به نامه، و نفس را به دفتر حق تعالی تشبیه می‌کند:

عقل شد نامه، نفس شد دفتر مایه صورت پذیر و جسم صور
(همان: ۷۵۴/۴۵)

به بیانی دیگر عقل، نامه‌ای است که در دفتر وجود ما (نفس) نگاشته است.

از دیدگاه او عقل، عاقبت‌اندیش و دورنگر است (۱۹۰۸/۱۰۹)، کلید همه امور در دستان اوست (۱۹۱۰-۱۱/۱۰۹)، مایه بردباری و جان‌بخشی به جسم و علم‌بخشی و یاریگری به نفس است (۱۹۱۴/۱۰۹)، پذیرنده کن و مکن از فرمان است (۱۹۱۹/۱۰۹)، سایه خداوند است (۱۹۲۸/۱۱۰)، از صورت و مکان برتر و دروازه جهان ازل است (۱۹۴۸/۱۱۰)، از وهم و حس و خیال برتر است (۱۹۳۴/۱۱۰)، مدبر جان و دبیر یزدان است (۱۹۳۵/۱۱۰)، موهبتی است از جانب خداوند (۱۹۸۷/۱۱۲)، پدر جهان لطیف است (۲۰۰۲/۱۱۳) و ...

همه موارد بالا به جایگاه والای عقل در معنای مثبت آن در اندیشه سنایی اشاره دارد. عقل در معنای منفی آن همان عقل صوری و حسابگر است که از دیدگاه سنایی ناتوان است و راه به جایی نمی‌برد. چنین عقلی از دیدگاه سنایی داهی و سالوس، غماز، آب‌ریز و نان طلب، می‌خوار و بوالعجب، زرنمای خاک‌ده، عطار شکل ناک ده و ... است (۱۹۷۳-۱۹۷۷/۱۱۲).

شاید بتوان گفت هر جا که سنایی به نکوهش عقل و خرد می‌پردازد، عقل حسابگر و اکتسابی را نکوهیده است و شاعر برای عقل که به تعبیری، نخستین آفریده در جریان آفرینش کاینات شمرده شده است، جایگاه والایی قائل است.

استفاده سنایی از تعبیر والا در مورد عقل در شعر وی ناشی از آشنایی او با معارف صوفیه و از جمله احادیث اوایل است. بدون شک وی نیز با مسئله نخستین آفریده برخورد داشته و احادیثی که قلم و عقل، را نخستین آفریده معرفی می‌کنند در نظر داشته است. می‌توان گفت

سنایی نیز چون دیگر عارفان در ستایش عقل تعبیر آن به قلم را نیز مدنظر داشته است و صفاتی را که در مورد عقل به کار برده، در مورد قلم نیز می‌توان به کار برد.

۵- قلم، عقل و انسان کامل در شعر سنایی

با توجه به توصیفاتى که سنایی در شعر خود از عقل ارائه می‌کند، می‌توان گفت او به تأویل صوفیه از عقل به انسان کامل نظر داشته و چنین تأویلی از عقل (=قلم) در شعر او پذیرفتنی می‌نماید و گویی بر این باور است که نخستین آفریده همان انسان کامل است و اساس آفرینش بر مدار وجود او می‌گردد. در ابیاتی که سنایی در توصیف عقل در حدیقه آورده به خوبی به این معنی اذعان کرده است:

غرض کن زحکم در ازل او اوّل الفکر و آخرالعمل او
(سنایی، ۱۳۸۲: ۹۹۳/۵۷)

سنایی در حدیقه در بخشی با عنوان «در صفت پیر»، به وصف پیر می‌پردازد و سپس به گفتگو با پیر می‌نشیند و از نام و نشان پیر می‌پرسد. پیر در پاسخ می‌گوید:

گفت: من دست کرد لاهوتم قاید و رهنمای ناسوتم
تربتم گوهر است کانها را موضع مرجع است جانها را
در جهانی که بخت جای من است این جهان جمله زیر پای من است
(همان: ۴۱/۱۲۱-۲۱۳۹)

و در پایان گفتگو، پیر به نصیحت شاعر به عنوان سالک می‌پردازد و می‌گوید:

از نخست آفریده این پیغام به پسین آفریده خودکام
اندرین خوسرای نوبی تو به چه ماندی، مرا نگویی تو
گر به نان و به آب ماندی باز چه کنی تخم خشم و شهوت و آز
کآنچه شوری، زسخ کند محلوج و آنچه تری ترا کند مفلوج

آنچه بر تن قبول، برجان رد و آنچه بر پای نیک بر سر بد
(همان: ۲۱۸۰/۱۲۴-۲۱۷۶)

پیر در این ابیات نیز همان انسان کامل و نخستین آفریده است و سنایی بر لزوم هم‌نشینی با چنین کسی تأکید دارد. چنان‌که نسفی نیز صحبت دانایان و کاملان را موجب پرورش استعدادهای درونی می‌داند: «بدان که صحبت اثرهای قوی و خاصیت‌های عظیم دارد. هر سالکی که به مقصد نرسید و مقصود حاصل نکرد از آن بود که به صحبت دانایی نرسید. کار صحبت دانا دارد» (نسفی، ۱۳۸۸، ۷۸).

قرن ششم هجری دوره گذر از حکمت زمینی، خردگرایی و اسطوره‌گرایی است و بنا بر سخنی، سنایی در مرکز این دوره ایستاده و هیچ شاعری به اندازه او در ترسیم این حالت موفق نبوده است. او اولین شاعری است که عناصر اسطوره‌ملی را به حوزه عرفان کشاند و معنای پیشین آن‌ها رامسوخ کرد و جامه‌ای عرفانی بر تن آن‌ها پوشانید (زرقانی، ۱۳۸۵: ۱۳۱). بر این اساس، بعید نیست که سنایی نیز در توصیف و تبیین نظریه، انسان کامل به ایران باستان نظر داشته و براساس آن به بیان عقاید خود پرداخته باشد. بنابراین در تبیین مفهوم انسان کامل نظر سنایی به آرای نسفی بیش از دیگران می‌تواند نزدیک باشد.

از نظر سنایی کسی که مدتی با عقل (انسان کامل) هم‌نشین شود، می‌تواند به مرحله کمال برسد:

مدتی گرد عقل درگردد گرچه باشد پسر، پدر گردد
پادشاهی شود زمایه عقل آفتابی شود ز سایه عقل
جوهرش چون کند ز نقصان نقل برتر آید یکی شود با عقل
چون شد از فیض عقل بر خود شاه خلعت شوق یابد از الله

(سنایی، ۱۳۸۲: ۱۱۵/۲۰۳۶-۲۰۳۳).

چنین کسی چون به کمال رسید و بر نفس خویش مسلط گردید، قوس صعودی آفرینش را تا رسیدن به مقام وصل طی کرده است و باید به سوی محبوب خود بازگردد:

چون شود بر نهاد خود مالک بشنود کارجعی الی ربک

(همان: ۲۰۳۸ / ۱۱۵)

با توجه به مطالب پیشین می‌توان گفت آن جا که سنایی از عقل والا یاد می‌کند اغلب به تأویل صوفیه از آن به قلم (به‌عنوان نخستین آفریده) و انسان کامل توجه داشته است. او نیز چون دیگر عارفان وظیفه انسان کامل (=عقل/قلم) را هدایت انسان‌ها در مسیر کمال می‌داند.

۶- قلم، عقل و انسان کامل در تحریمه القلم

سخن گفتن از زبان حال موجودی بی‌جان در واقع هنرنمایی شاعرانه و شگردی ادبی است و این نوع شگرد در ادبیات جهان و از جمله ادبیات پارسی، بسیار رایج بوده و نویسندگان و شاعران با استفاده از آن، گونه‌های ادبی مختلفی خلق کرده‌اند (پورجوادی، ۱۳۸۵: ۲۹) سنایی، در تحریمه القلم زبان قلم را برای بیان مقصود خود گویاتر می‌بیند و بنابراین به زبان حال او به بیان معانی مدنظر خود می‌پردازد.

مثنوی تحریمه القلم با ستایش قلم آغاز می‌شود و شاعر، در بند اول آن، در بیست و دو بیت بدون ذکر نام، به ستایش قلم می‌پردازد که از جهت هنری قابل توجه است. شاعر مثنوی خود را با این ابیات آغاز می‌کند:

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| مرحبا ای سیه رخ دو زبان | ای حدیث آفرین بی دل و جان |
| کاتب وحی کردگار تویی | مرکب عقل را سوار تویی |
| کاملی بی سفاهت و پیشه | ناطق بی ضمیر و اندیشه |
| لوح محفوظ پاک دفتر تست | عقل کل پیشکاره در تست |
| هرچه وهم از ضمیر بستاند | خود زبانت بیان آن داند |

(۱- ۵ / ۱۵۱)

در ابیات آغازین این مثنوی در ستایش قلم چند نکته قابل توجه است: نکته اول این که آیا شاعر تنها معنای صوری و ظاهری قلم را مد نظر داشته یا این که به معنایی فراتر نظر دارد؟

شاعر در ستایش قلم، چه جایگاهی برای آن قائل است؟ و اساساً هدف شاعر از ستایش قلم چیست؟

کلمات و عباراتی که شاعر در این بخش در توصیف قلم به کار گرفته، بیانگر معنایی فراتر از یک معنای صوری و ظاهری است. چراکه شاعر قلم را کاتب وحی کردگار، سوار بر مرکب عقل، کامل و ناطق، فرمانده عقل، دفتر لوح محفوظ و برتر از وهم می داند، و این بیانگر معنایی فراتر از یک توصیف ظاهری و عادی از قلم است.

شاعر ابتدا به معنای صوری قلم نظر دارد و آن را سیه رخ و دو زبان می شمارد، که سیاهی مرکب و بحث فاق قلم را به ذهن متبادر می کند و پس از آن، قلم را کاتب وحی کردگار و سوار بر مرکب عقل معرفی می کند و او را بر عقل و وهم برتری می نهد. گویی سنایی از همین آغاز مثنوی خود با شروع ستایش قلم از ظاهر به باطن، گذر از ظاهر به باطن را مد نظر دارد و به نوعی با بראعت استهلال می خواهد مضمونی را که در ذهن دارد بیان کند. هریک از این واژگان مراتبی را بیان می کند که تنها شایسته انسان کامل است.

بنابراین در ادامه ابیات این مثنوی، سنایی به ستایش قلم، که همان انسان کامل و نخستین آفریده است، می پردازد. از جمله شواهدی که می توان در این بخش قلم را به انسان کامل تعبیر کرد این است که شاعر قلم را روشنایی بخش و دارای دم مسیحایی و روح بخش خطاب می کند. سنایی با هدف طلب چشمه حکمت از قلم، با صفاتی متناسب، او را مخاطب قرار می دهد و از او چونان پیری حکیم استمداد می کند و همت می خواهد:

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| برگشایی تو چون شوی تیره | چشمه روشن از گل تیره |
| روح را چون مسیح بفزایی | چون ز آب سیاه بازایی |
| گلبن عقل کل شکفته تست | در معنی تمام سفته تست |
| دفتر پر خرد شود بستان | چون زبان تو تر شود به بیان |
| بر فزون باد قدر و اسکانت | کافرین بر زبان گردانت |
| از زبان تو ای سخن گستر | ای نگون کرده سر زبار هنر |

چشمه حکمت روان طلبم برحقم گرز تو بیان طلبم
(۸-۱۸/۱۱۵)

سنایی خود را محرم سرّ قلم می داند و به همین خاطر از او راز و حکمت پرستش حق را
جویا می شود و طلب پند و اندرز می کند:

بر گشایی ز چشم پر نم خویش سرّ حکمت به پیش محرم خویش
از تو در حکمت پرستش حق شاید ار من طلب کنم رونق
آن گرانیست با تو پیوندی از سر راستی دهم پندی
(۲۰-۲۳/۱۱۶)

در تصوف اسلامی پیر و مرشد کامل از اهمّیت والایی برخوردار است و سنایی نیز چنان
که گفتیم، به اهمّیت پیر در ارشاد سالکان طریقت تا رسیدن به مقصود، که همانا رسیدن به
کمال مطلوب انسانی است، از او مدد می جوید. «پیر در تصوف اسلامی نماینده رسالت باطنی
پیامبر(ص)، و از این طریق تجلّی لطف و رحمت الاهی است که به طالبان آن عطا می گردد...
نقش مرشد روحانی، فراهم کردن زمینه تولّد معنوی و تحویل احوال است. پیر با رابطه‌ای که
از طریق سلسله معنوی با پیامبر و نقش ولایی اصلی پیام او دارد، می‌تواند آدمی را از
محدودیت‌ها و قيود بی‌شمار مادیات رهایی بخشد و به ساحت بغایت نورانی حیات معنوی
واصل گرداند. پیر هم‌چنین به وسیله فضیلت «برکت» که در اختیار اوست، موت و تولّد معنوی
را برای سالکان میسر می‌گرداند (نصر، ۱۳۸۲، ۹۹).^(۱۱)

بر این اساس می‌توان گفت قلم در مثنوی تحریمه القلم در کسوت انسان کامل ظاهر می‌شود
و در واقع سنایی انسان کامل را مورد ستایش قرار می‌دهد و از او طلب چشمه حکمت و
راهنمایی و نصیحت می‌کند و قلم به‌عنوان انسان کامل، به وظیفه خود، که همانا یاری و
هدایت خلق است، عمل می‌کند و به نصیحت شاعر، که سالک راه حق است می‌پردازد.

در این که سنایی قلم را مرشد و پیر قرار داده پیامی نهفته است و آن با توجه به مقام بلند
قلم نزد متصوفه، بیشتر معطوف به ارج و منزلت و مقام مخاطبین او (صوفیان) است. سنایی در
بین شاعران و قصیده سرایان کهن از آنهاست که پیام خاص و هدف معین دارد. پیام او

دعوت به درون‌بینی است و تحذیر از ظاهرپرستی. هدف او نیز مثل صوفیان دیگر جست و جوی راه حق است و نشان دادن آن به کسانی که راه را گم کرده‌اند. شخصیت و موقعیت مخاطب نیز، هم بر سخن سنایی به عنوان نمونه یک متن ارتباطی، هم بر دریافت و برداشت خواننده هر نمونه از این متن ادبی مؤثر است. از دیرباز علمای بلاغت در نظر داشتن «حال»، «مقام» و «مخاطب» را در گزینش صورت و محتوای مناسب سخن ضروری دانسته‌اند (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۳۴).

بنابراین باید به چند نکته در تحریمه/القلم اشاره کرد. نخست این که سنایی در این مثنوی و نیز در اشعار دیگر خود، از جمله حدیقه، بر لزوم صحبت و هم‌نشینی با مرشد و پیر که در این جا همان انسان کامل است، تأکید دارد. انسان کامل نیز بنا به مسئولیت خویش وظیفه راهنمایی و هدایت خلق را بر عهده دارد.

از دیدگاه کارکردهای زبانی سنایی در گزینش شیوه‌های بیانی و الگوهای دستوری با توجه به نوع پیام و ارتباط، هم‌چنین در انتخاب واژه‌ها با رعایت هماهنگی و هم‌نوایی آن‌ها با وزن و موضوع عمل می‌کند. در مواردی که شاعر، مردم روزگار خود یا شخص معین و یا نامعینی را مخاطب قرار می‌دهد یا حتی جایی که خود را در جایگاه دوم شخص می‌نشانند و آمرانه یا اندرزگویانه کسی را بر انجام یا ترک فعلی ترغیب می‌کند، کارکرد انگیزش زبان، الگوهای دستوری را در ساختار پیام تحت تأثیر قرار می‌دهد و وجود ندا و فعل امر از ویژگی‌های صوری این کارکرد انگیزشی است (طغیانی، ۱۳۸۵: ۱۷۰). این امر در تحریمه/القلم نیز نمود دارد و میان صورت و محتوای اثر مناسبتی تام به چشم می‌خورد و آن‌جا که قلم به نصیحت می‌پردازد، این مسئله نمود می‌یابد. بدین ترتیب قلم در جایگاه مرشد و پیر قرار می‌گیرد و آمرانه به موعظه شاعر (سالک) می‌پردازد و با ندا و امر، چنان که خواهیم دید، او را از چشمه حکمت بهره‌مند می‌گرداند. سنایی با مخاطب قرار دادن خود به عنوان سالک طریقت سعی در ترغیب صوفیان به عمل به نصایح خود از زبان قلم دارد.

موعظه‌های پیر و مرشد سنایی (قلم یا انسان کامل) حول چند موضوع اساسی می‌گردد و او مخاطبین خود را به چند نکته اساسی دعوت می‌کند که موردوار به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- دعوت به پشیمانی و آگاهی

اصل اوّل در سلوک راه حق از نظر سنایی که از زبان قلم (انسان کامل) بیان می‌شود، پشیمانی از کردار گذشته است. بنابراین قلم آمرانه مخاطبین خود را به پشیمانی و بیرون آمدن از فرمان دیو پنهانی نفس فرا می‌خواند:

چون ز دریای وهم دُرّ می‌سفت در بیان حدیث با من گفت:
 کای تنت امر دیو را مامور چند از این دیو بودن مستور
 یک دم از غایت پشیمانی دیده بگشای در مسلمانی
 تا بدانی که هرچه کرده تست در ره دیده تو پرده تست
 (۲۴-۲۷/۱۱۶)

نتیجه این پشیمانی این است که سالک متوجّه می‌شود که نباید فریفته اعمال خود شود و بداند که عمل دیدن در سلوک راه حق، خود حجاب راه است.

۲- دعوت به پرهیز از ظاهرسازی و ریاکاری و روی آوردن به تصفیّه درون

مهم‌ترین نکته‌ای که توسط قلم مورد نکوهش قرار می‌گیرد و سالک را از آن بر حذر می‌دارد، ظاهرگرایی و یا سالوس‌ورزی است؛ یعنی همان مسئله‌ای که فکر سنایی را دائم به خود مشغول کرده است. بیشترین ابیات این مثنوی به همین مسئله اختصاص دارد و این نشان از اهمّیتی است که سنایی برای آن قائل است. او از زبان قلم به سالک می‌گوید:

گرد کردار بد ز دیده بشوی پس چه می‌بایدت به جهد بجوی
 تاکنند ظاهرت به ظاهر رای نرسد باطنت به کار خدای
 ای همه باطنت سوی ظاهر نیست پوشیده شرم دار آخر
 آتش درد دین نه ای، دودی زر نه ای، آهن زران‌دودی...
 (۲۹-۳۱/۱۱۶)

مخاطب سنایی در این ابیات صوفیان ریاکار است و شاعر برای بیان مقصود، خود را در مقام دوم شخص قرار داده است و این همه تاختن به ریاکاری و سالوس‌ورزی در شعر سنایی ریشه در اوضاع روزگار او دارد. (۱۳)

از همین روی است که سنایی این مثنوی کوتاه را برای نکوهش ریاکاری و تحذیر از ظاهرپرستی سروده و در آن از انسان کامل مدد جسته است. چنان‌که در قصاید خود نیز سخت‌ترین تازیانه‌ها را بر اهل دنیا و ظاهرپرستان و ریاکاران فرود می‌آورد. سنایی در بین شاعران و قصیده‌سرایان از آن‌هاست که پیام خاص و معین دارد و پیام او دعوت به درون‌بینی و بر حذر داشتن از ظاهرپرستی است. هدف او مانند دیگر صوفیان جست و جوی راه حقیقت و نشان دادن راه به کسانی است که راه را گم کرده‌اند (زرّین کوب، ۱۳۸۵: ۳۴).

قلم، دل سالک را نظرگاه و بارگاه خداوند معرفی می‌کند و از او می‌خواهد که چون فرآشان، بارگاه خداوند (دل) را از خس و خاشاک و وجود هرچه غیر اوست بزاید و به عمل روی آورد، چرا که صرفاً حقیقت، نقد ناسره او را تا به جهد و کوشش به نقد سره تبدیل نگردد، نخواهد پذیرفت:

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| خانۀ دل مدار پر خاشاک | که نظرگاه، پاک خواهد پاک |
| در دل خویش اگر توانی باش | بارگاه خدای را فرآش |
| به ریا برمکش زدل دم سرد | کار دعوی مدان و معنی کرد |
| با ریا مردم گرم سرد شمر | بی ریا گر زنی است مرد شمر |
| ای به سالوس گشته تر دامن | در ره دین بتر نه مرد و نه زن |
| کی پسندند از تو هین دریاب | ناقدت کردگار و تو قلاب |
| گر تو را هست هیچ درسر هوش | در ره دین ریا نخر بفروش |

(۱۱۶/ ۴۷-۳۶)

۳- دعوت به تلاش و مجاهدت در سلوک راه حق

قلم در ادامه، سالک را به همّت و جهد و رسیدن به مقام اتحاد با محبوب فرا می‌خواند و

می‌گوید:

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| کار ناکرده دل به کار مبند | در ره دین مباد بد خرسند... |
| جهد کن تا به جهد بیش رسی | یا مگر بر مراد خویش رسی |
| چون به همت زکون بگذشتی | فرش هستی تمام بنوشتی |
| با تو از تو نماند هیچ تویی | درنگنجد در آن مقام دوی |
| چون تو خود را تمام او دانی | گر "انا الحق" ندا کنی آنی |
| ار خدای از درونت آگاه است | برزمین نقش خونت اللّٰهست |
| بی خود از از خدای مغروری | در ره دین حسین منصوروی |
| او به کوشش بدان مقام رسید | صبح روشن زخون او بدمید |
| گر ز کوشش رسد به معنی مرد | بس غم آخرت بیاید خورد |
| که قوی حجّتی است زو بر ما | نکتۀ امر "جاهدوا فینا" |

(۱۱۷/۵۶-۴۹)

در این ابیات، سالک به مقام «فنا» و «عین الجمع» دعوت می‌شود و کمال انسان را مرتبه‌ای می‌داند که به اتحاد با معشوق می‌رسد و حلاج وار «انا الحق» می‌گوید. در واقع هدف سنایی از بیان این ابیات از زبان قلم، به عنوان انسان کامل، دعوت به سلوک راه حق و رسیدن به مقام کمال است. سنایی در این مثنوی، مراحل ضروری برای رسیدن به مقام انسان کامل را بیان می‌کند و از سالکان می‌خواهد که سیر صعودی تا رسیدن به مقام کمال و مظهر تامّ صفات و افعال خداوند شدن را که هدف آفرینش است، طی نمایند.

۴- دعوت به صداقت

شاعر برای رسیدن به این مقصود، صداقت را شرط اساسی می‌داند و سالکان را به پرهیز از ظاهری‌پرستی و هوی و هوس و ریاکاری فرا می‌خواند:

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| در ره صدق کار بسیار است | منزل اولش سردار است |
| همره صدق اگر نیاز بود | بر تو این پیرهن دراز بود |
| راستی از تو کی پسندد باز | خرقه کوتاه و دست کدیه دراز |

دست کوتاه کن ازگرفت حرام بر سر آرزو همی نه گام
خرقه کوتاه کنی چه سود بود زهد کی جامه کبود بود...
قدم از خود برون نه ار مردی تا چگونه مقربّی گردی...
(۶۸ / ۱۱۸ - ۶۰)

در ادامه، فقر ظاهری صوفیان و دروغگویی و ریای آنان مورد نکوهش قرار می‌گیرد و فقر را گوهری گرانمایه می‌شمارد و لاف‌زنان را به خاطر حراج گوهر فقر سرزنش می‌کند. بنابراین اهل سلوک به فقر محمدی(ص) دعوت می‌شوند:

به تصلف زبان گشاده ز فقر مال دنیا بسی نهاده ز فقر
جامه کوتاه بهر نان کرده گوهر فقر را ضمان کرده
پیر ری کرده فقر را در کوی آنکه از وی فقیرنی یک موی
از پی راستی بیفتاده دیده در دست خلق بگشاده
در کشیده ز بوی فقر لگام در سر آب آرزوی حرام
گفتم ار خود تمیز دارندی فقر را بس عزیز دارندی
تن هر عارفی بلا را بود گوهر فقر مصطفا را بود
پس تو در من یزید هر بازار گوهر فقر می فروشی خوار
(۷۸ / ۱۱۸ - ۷۱)

سنایی ضمن این که از زبان قلم، که سمبل انسان کامل است، راه‌های تعالی سالک را بر می‌شمارد، بدکاری‌ها و زشتی‌هایی را که سالکان بدان گرفتار شده‌اند توضیح می‌دهد. شاعر بیان می‌کند که با خانقاه و اهل آن دشمنی ندارد، بلکه طلب جاه در آن را زشت می‌شمارد. صوفیان راستین از دیدگاه او مقامی بس والا و ارجمند دارند، بنابراین صوفیان را به صدق و همّت و ترک ریا و توبه دعوت می‌کند و رسیدن به هر مقامی را در گرو روی آوردن به صدق و پرهیز از ریاکاری می‌داند:

من نگویم که خانقاه بدست اندرو طالبان جاه بدست...
لافت از صدق و صدق درره نه دیوت از عیب و عیب کوتاه نه...

ای به جنبش بلند و همّت پست
شربت صرف را به کام افکن
سر به افلاس در گریبان کش
سنگ در آبگینه در مـفکن
چون دم دم گداز آهی کش
تا حقیقت ترا نماید روی
بی مقامی تو را مقام دهد
از ریا چند باشی آخر مست
نوش کن توبه را ریا بشکن....
باد سرد از درونۀ جان کش
نعره جز سر به مَهر کرده مزن
دم مزن جز میانه آتش
وارهانند تو را زهای و زهوی
در دلت صدق بار عام دهد
(۸۰-۹۶/۱۱۹)

وقتی سالک به چنین مقامی رسید به مقام فنا و نیستی رسیده و کمال یافته است؛ یعنی سالک یک قدم بر سر نفس گذاشته و به دیگر قدم از افلاک برگذشته است و بدین ترتیب به جایگاهی که برای آن خلق شده، دست یافته است:

نیستی در تو دیده باز کند
چون مصفی شود زمکر و زفن
ذاتت از هستی احتراز کند
مرد گردی اگر چه هستی زن
(۹۷-۹۸/۱۲۰)

هریک از نصایح و مراحل را که شاعر از زبان قلم بیان می‌کند بیان کننده این است که قلم همان انسان کامل است و شاعر از او برای راهنمایی و هدایت سالکان مدد جسته است. در بند سوم سنایی خداوند را به جان پاک رسول و فرزندان او (علیهم‌السلام)، که برترین نمونه‌های انسان کامل هستند، سوگند می‌دهد که همه را در این راه تا رسیدن به مقام کمال توفیق و یاری دهد. گویی سنایی مراتب آفرینش را از نخستین آفریده تا آفرینش انسان پس از قوس نزولی، و سپس سیر صعودی او تا رسیدن به مرحله کمال، که هدف آفرینش اوست، مرور می‌کند:

کردگارا به جان پاک رسول
به مقیمان خانقاه وفا
به علی و حسین و سبط بتول
که دل ما ز غیر خود بستان
به امینان مأمن «هل اتی»
از هوای هوای خود برهان

دستمان نگسلان زدامن خود
روحمان پاک کن زنیك و زبد
دیده‌مان ده بدین نظر تزیین
وانکه گوید در این سخن آمین
(۹۹-۱۰۳ / ۱۲۰)

نتیجه

علی‌رغم صحت انتساب مثنوی تحریمه القلم به سنایی و اهمّیت آن در بین آثارش، این مثنوی کمتر مورد توجه بوده است. در این مثنوی بحث پیر و مرشد و لزوم همراهی و پیروی از او، که در متون صوفیه و شعرای فارسی‌گوی بسیار مورد توجه است، به شکلی رمزی در قالب قلم، که نزد متصوفه از جایگاه والایی برخوردار است، نمود می‌یابد. در این مثنوی با توجه به تأویل قلم نزد صوفیه، جایگاه قلم و عقل در معنی نخستین مخلوق، با انسان کامل یکی می‌شود. سنایی در این مثنوی، برای وارد کردن تازیانه‌های سلوک بر جسم و روح صوفیان و سالکان این بار از قلم (رمز انسان کامل) که مظهر تامّ اسماء و صفات الهی است، مدد می‌جوید تا بدین وسیله به جنگ با رایج‌ترین درد زمانه خویش که همانا ریاکاری و سالوس‌ورزی است، برود.

در این مثنوی کوتاه، اما نغز و پرمعنا، گویی سنایی مراتب آفرینش را مرور می‌کند و از تجلّی نخستین در قالب عقل اوّل و سیر نزولی آن تا آفرینش انسان و سپس سیر صعودی انسان تا رسیدن به مقام خلیفه‌اللهی را، که همان مقام انسان کامل است، پله‌پله ترسیم می‌کند و این مثنوی خود رساله کوچکی در سیر و سلوک می‌شود. بر همین اساس، سنایی نیز تأکید دارد که انسان باید بکوشد تا لوح وجود را از نقش هرچه غیر اوست، فرو شوید و به مقامی که هدف آفرینش او بوده است، دست یابد. سنایی برای تحذیر و نکوهش از ریاکاری این بار با لحنی غیر مستقیم به بیان مراحل سلوک می‌پردازد و سالکان طریقت را به تلاش برای رسیدن به مقامی که شایسته آن هستند، دعوت می‌کند و در پایان نیز برای رسیدن به این مقام، خداوند را به جان کامل‌ترین انسان‌ها که حضرت رسول (ص) و فرزندان او (علیهم السّلام) هستند، سوگند می‌دهد و توفیق رسیدن به مقام انسان کامل را از خداوند طلب می‌کند.

یادداشت‌ها

- ۱- نگاه کنید به: مجله فرهنگ ایران زمین، ج ۵، ۱۳۳۶، صص ۱۵-۵.
- ۲- ایشان در گزیده اشعار سنایی به نظر مدرس رضوی استناد می‌کنند (سجادی، ۱۳۶۵: ۹).
- ۳- از جمله مسعود سعد در برتری قلم بر شمشیر می‌گوید:
- | | |
|---------------------------|-----------------------------|
| فلک اندر دمید پنداری | باد در آستین مادر تیغ |
| حکم اختر بدو مهابت از آنک | هم به تیغ اندر است اختر تیغ |
| به همه حال‌ها اجل عرض است | لیک قایم شده به جوهر تیغ |
| بکند چشم تیغ اگر داری | گوهر کلک را برابر تیغ |
- (مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۴۹۷).
- ۴- جهت اطلاع بیشتر نگاه کنید به: گوهرین، ۱۳۸۲، ج ۸، ذیل واژه عقل، به نقل از انس التائین، بی تا، ۲۸-۲۰.
- ۵- سعیدی، گل بابا، ۱۳۸۷، ۱۴۵؛ به نقل از تفسیر ابن عربی، ج ۲، ۷۸۳.
- ۶- نیز نگاه کنید به: صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ۱۵۱-۱۵۳.
- ۷- در باب انسان کامل نظرات نسفی بیشتر با تفکرات ایران باستان درباره انسان کامل نزدیک است و از این جهت دیدگاه او در این باره با ابن عربی تفاوت چشمگیری دارد. نسفی انسان کامل را واجد «طریقت»، «شریعت» و «حقیقت» می‌داند و انسان کامل که واجد هر سه این‌ها باشد دارای اقوال نیک، افعال نیکو، اخلاق نیک و معارف است و از این جهت نظر او به تفکرات ایران باستان نزدیک است: «بدان که انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد و اگر این عبارت را فهم نمی‌کنی و به عبارتی دیگر بگویم. بدان که انسان کامل آن است که او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف» (نسفی، ۱۳۸۸: ۷۴).
- ۸- البته اگر دقیق‌تر به موضوع نگاه کنیم باید بگوییم که هر چند مفهوم انسان کامل خاستگاه اسلامی- ایرانی دارد، در آیین‌های باستانی و عرفانی ایران نیز این مفهوم به صورت مشابهی مطرح بوده است. انسان نخستین (کیومرث) در آیین مزدیسنا، کسی است که روح او جزئی از روح خداست و نمونه کامل انسانیت و عهده‌دار مسئولیت‌ها و وظایف انسانی است. هم‌چنین نزد زرتشتیان و مانویان نیز چنین تفکری وجود دارد

و زرتشت و مانی به عنوان انسان کامل شناخته می‌شوند. نگاه کنید به: ایزدی یزدان آبادی، احمد (۱۳۸۵)؛ «بررسی تطبیقی آرای حکما و اندیشمندان ایرانی-اسلامی درباره انسان کامل»، مجله خردنامه صدرا، شماره ۴۵، پاییز ۱۳۸۵، به نقل از: مایل هروی، ۱۳۸۰، ۴۵.

۹- حسینی، ۱۳۸۵، ۱۱۱؛ به نقل از زرقانی، ۱۳۸۱، ۷۸.

۱۰- لازم به ذکر است تمامی ارجاعات مثنوی تحریمه القلم بر اساس کتاب مثنوی‌های حکیم سنایی با تصحیح و مقدمه مرحوم مدرس رضوی است.

۱۱- حافظ شیرازی به این مضمون اشاره دارد و در جای جای از دیوان خود بدان اشاره می‌کند:

طی این مرحله بی مهرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
(غزل ۴۸۸)

یا:

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره منزل و من نوسفرم
(غزل ۳۲۸)

۱۲- «شهر غزنین، در روزگاری که هنوز شکوه و عظمت فرزندان محمود از آن رخت بر نیسته بود، در شادی و شادکامی غوطه می‌خورد. دل‌های مردم غرق در رؤیاهای و خوشی‌های زندگی بود. در مساجد مردم نمازی می‌خواندند، اما در آن سوز و نیازی نبود. در خانقاه‌ها گه‌گاه ترانه و فسانه‌ای از جست و جوی گمشده روحانی انسان به گوش می‌خورد، لیکن شور و دودی صادقانه از آن جا آشکار نمی‌شد. زاهدان گوشه‌ای داشتند و در هوای بهشت همه چیز این جهان را می‌باختند. صوفیان دمی می‌جستند و از آن دم قدمی فراتر نمی‌نهادند. شاعران دربار، امیران را قبله امید خویش قرار دادند و کام خود را از محتشمان و توانگران دریوزه می‌کردند. همه را نشئه فراموشی مست کرده بود و در پرده ریا و هوی خود را آگاه و آزاد می‌نمایاندند. در این میان مردی چنان وحشت آلود از خواب مستی جست که دیگر هیچ آرام و قرار نیافت. دایم از درد و خشم می‌خروشید و با فریاد و اعتراض می‌کوشید دیگران را از خواب غفلت بیدار کند» (زرین کوب، ۱۳۸۵، ۲۱).

کتابنامه

- احسان بخش، صادق. (۱۳۷۲). آثار الصادقین. تهران: صادقین. ج ۱۸.
- اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۷۹). آب آتش افروز (گزیده حدیقه‌الحقیقه). چاپ پنجم. تهران: جامی.
- پارسانسب، محمد. (۱۳۸۸). «از عقل ناصر خسرو تا عقل سنایی». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. شماره ۲۶ (پیاپی ۲۳).
- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۸۵). زبان حال. تهران: هرمس.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۰). دیوان. به کوشش قزوینی و غنی. چاپ سوم. تهران: اساطیر.
- حسینی، مریم. (۱۳۸۵). «جایگاه عقل در نظام فکری سنایی». محمود فتوحی، علی اصغر محمد خانی. شوریده‌ای در غزنه. اندیشه‌ها و آثار حکیم سنایی. تهران: سخن.
- د بروین. (۱۳۷۸). حکیم اقلیم عشق. ترجمه مهیار علوی مقدم و محمد جواد مهدوی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- رزمجو، حسین. (۱۳۷۵). انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی. چاپ دوم. تهران: سپهر.
- زرقانی، سیدمهدی. (۱۳۸۱). زلف عالم سوز. تهران: روزگار.
- _____ . (۱۳۸۵). «سنایی و سنت غزل عرفانی». محمود فتوحی، علی اصغر محمد خانی. شوریده‌ای در غزنه. اندیشه‌ها و آثار حکیم سنایی. تهران: سخن.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۵). «سنایی شوریده‌ای در غزنه». محمود فتوحی، علی اصغر محمد خانی. شوریده‌ای در غزنه. اندیشه‌ها و آثار حکیم سنایی. تهران: سخن.
- سبزواری، ملا هادی. (۱۳۷۶). رسائل. تعلیق و تصحیح سید جلال اشتیانی. چاپ دوم. تهران: اسوه.
- سجادی، ضیاء‌الدین. (۱۳۶۵). گزیده اشعار سنایی. چاپ دوم. تهران: زوآر.
- سعیدی، گل بابا. (۱۳۸۷). فرهنگ جامع اصطلاحات عرفانی ابن عربی. تهران: زوآر.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۸۲). حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه. به تصحیح و با مقدمه مریم حسینی. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ . (۱۳۶۰). مثنوی‌های سنایی. با تصحیح و مقدمه سید محمد تقی مدرس رضوی. چاپ دوم. تهران: بابک.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۷). تازیانه‌های سلوک. چاپ هشتم. تهران: آگاه.

- صدرالدین شیرازی. محمدبن ابراهیم. (۱۳۸۳). شرح اصول کافی. به تصحیح محمد خواجه‌جوی. چاپ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ج ۱.
- طغیانی، اسحاق. (۱۳۸۰). «تنوع صورت و محتوا در دیوان سنایی». محمود فتوحی، علی اصغر محمد خانی. شوریده‌ای در غزنه. اندیشه‌ها و آثار حکیم سنایی غزنوی. تهران: سخن.
- فریدونی، علی. (۱۳۸۰). اندیشه‌های سیاسی اخوان الصفا. قم: بوستان کتاب.
- قریشی، علی اکبر. (۱۳۶۱). قاموس قرآن. چاپ هشتم. تهران: دارالکتب الاسلامیه. ج ۶.
- قدرت‌اللهی، احسان. (۱۳۷۷). «نظریه انسان کامل در مکتب ابن عربی». مجله کیهان فرهنگی. شماره ۱۴۳.
- گوهرین، سید صادق. (۱۳۸۲). شرح اصطلاحات تصوف. تهران: زوآر. ج ۸.
- مسعود سعد سلمان. (۱۳۷۴). دیوان. به اهتمام پرویز بابایی. با مقدمه رشید یاسمی. تهران: نگاه.
- مصاحب، غلامحسین. (۱۳۸۰). دایرة المعارف فارسی. تهران: امیر کبیر. ج ۲.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۳۵). «تصحیح تحریمه‌القلم». مجله فرهنگ ایران زمین. ج ۵.
- نسفی، عزیز الدین. (۱۳۸۸). مجموعه رسائل مشهور به الانسان الکامل. با تصحیح و مقدمه ماریزان موله. مقدمه فرانسوی از هانری کربن. ترجمه مقدمه از ضیاءالدین دهشیری. چاپ نهم. تهران: طهوری.
- نصر، سید حسین. (۱۳۸۲). آموزه های صوفیان از دیروز تا امروز. ترجمه حسین حیدری، محمد هادی امینی. تهران: قصیده سرا.
- یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۶۷). «قلم آفریننده». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد: شماره اول. سال بیست و یکم.